

تحلیلی بر قصه‌های شفاهی مربوط به شاه‌عباس صفوی

محمد حنیف^۱

چکیده

قصه‌های عامه، یکی از منابع مهم در بازشناسی مؤلفه‌های هویت هر ملت محسوب می‌شوند. برخی از قصه‌ها که قهرمان یا ضدقهرمان اصلی آنها تاریخی است می‌توانند زوایای پنهانی از زندگی اجتماعی عصر مورد نظر را روشن نمایند. در این قصه‌ها، اگرچه مخاطب با تحریف‌های تاریخی روبرو است اما واضح است که مراد از مطالعه آنها شناخت تاریخ نیست و در عوض تا حدودی می‌توان از طریق مطالعه این دسته از قصه‌ها و آداب و رسوم، معماری، پوشش، وضعیت طبقات، تعامل اصناف و طبقات اجتماعی با یکدیگر پی برد. در این میان قصه‌های شفاهی مربوط به دوره صفوی جایگاه ویژه‌ای دارند. در این قصه‌ها شاه‌عباس نماد اقتدار معرفی شده و از قدرتی بی‌حد و حصر برخوردار است قدرت او فقط در مقابل قدرت خداوند که در قضا و قدر تجلی یافته- یارای مقاومت ندارد و اعتقاد به خداوند نهایت درون‌مایه این قصه‌هاست. در این قصه‌ها مهربانی، غمخواری و دانایی شاه مورد تأکید قرار گرفته‌اند و حمایت از هنرمندان و بازرگانان هم مورد توجه راویان بوده است. در بسیاری از قصه‌ها شاه‌عباس لباس مبدل می‌پوشد و مخفیانه از وضعیت مردم دیدار می‌کند و همین ورود به زندگی مردم، زمینه‌ای را برای بازگویی آداب و رسوم و بخصوص بازنمایی مهمان‌نوازی مردم ایران فراهم می‌آورد.

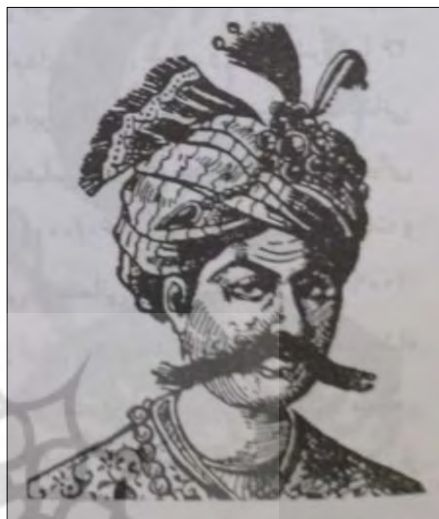
کلیدواژه‌ها: صفوی، شاه‌عباس، قصه‌های شفاهی، آداب و رسوم عصر صفوی

۱. دکتری تاریخ و پژوهشگر مرکز تحقیقات صدا و سیما

شاهعباس نماد اقتدار صفویان در قصه‌های عامه

گستره وسیع ادبیات دوره صفوی تا حدودی می‌تواند بیانگر انتباهات سیاسی -

اجتماعی تاریخ این دوره باشد. مخالفت‌های اولیه حکام این سلسله با شعر و ادب رایج باعث مهاجرت عده زیادی از ادبا به هند یا عثمانی شد. این هجرت هرچند از یک دیدگاه زیانبار بود، اما از نظرگاه دیگر باعث گسترش زبان و ادبیات فارسی در سرزمین‌های دیگر گردید. با این حال ستیز صفویه با شعر و قصه ناهمخوان با نظریات بزرگانی چون علامه محقق کرکی دیری نپائید و گونه‌های مختلف ادبیات در این دوره هم



جای پای خود را به مرور محکم کرد. آن‌گونه که در اوج قدرت صفویه یعنی در دوره شاهعباس اول، بالاترین مقام دینی کشور یعنی شیخ بهایی خود هم شعر می‌سرود و هم راوی قصه بود. از این رو می‌توان ادعا کرد که سخت‌گیری‌های اولیه صفویه در مقابل داستان‌سرایان و شاعران هرچند به تغییر درونمایه‌ها و مضامین ادبیات منجر گردید اما مانع خلق و رشد انواع ادبیات نشد، چنانچه ادبیات کتبی و شفاهی این دوره پرشمارتر از بسیاری دوره‌ها بوده و خصوصاً در میان قهرمان‌های این قصه‌ها، شاهعباس نمود بیشتری داشت.

برتری حضور شاهعباس در قصه‌های شفاهی، نه تنها در تاریخ شاهان و سلاطین ایرانی که در میان شاهان صفوی نیز تجلی خاصی دارد. در گنجینه اسناد واحد فرهنگ مردم صدا و سیما صد و پنجاه و سه قصه در مورد شاهان صفوی است که از این تعداد قصه، صد و پنجاه قصه، یعنی نود و هشت درصد درباره شاهعباس دو قصه یعنی یک و نیم درصد درباره شاه‌اسماعیل و تنها یک قصه، یعنی نیم درصد به شاه‌سلطان‌حسین اختصاص دارد. در این قصه‌ها (به جز یک قصه) شاهعباس نقش مثبت ایفا می‌کند حال

آن که سه قصه آخر به شاه‌اسماعیل و شاه‌سلطان‌حسین با دیدی انتقادی نگریسته‌اند. کنکاش برای یافتن این برتری شاید ما را به وجود اقتدار شاه‌عباس راهنمایی نماید. شاه‌عباس ابتدا با غضب پادشاهی از پدرش سلطان‌محمد خدابنده، قدرت را کسب کرد و بلافاصله بعد از پذیرش پادشاهی از سوی عقلای صفوی، آرام آرام کوشید تا اقتدار خویش را در دو جنبه عقلایی و کاریزما بسط دهد. هرچند در نخستین سال‌های حکومت شاه‌عباس و در ایامی که هنوز ستاره اقبال او درخشیدن نگرفته بود، عقل و احساس عامه او را فراتر از پادشاهی چون اسلافش نمی‌پنداشت اما با شکست از بکان و بازپس گرفتن سرزمین‌های غربی و شمال غربی از عثمانی‌ها و به زانو درآوردن پرتغالی‌ها در خلیج فارس، عقل و احساس عامه، هاله جادویی اقتدار را بر حول وجود شاه‌عباس تنید و شخصیتی آرمانی در غلوآمیزترین عبارات پرداخته شد و زشتی‌های رفتار شاه در ذهن عامه محو گردید. از این‌روست که در حافظه تاریخی عامه، شاه‌عباس بیشترین روایت‌ها را داراست و تنها پادشاهی است که تقریباً در تمام قصه‌ها از او به نیکی یاد می‌شود و اراده او تنها در مقابل اراده خداوند و قضا و قدر، یارای مقابله ندارد.

به نظر می‌رسد که راویان اولیه این قصه‌ها، از اقتدار شاه‌عباس تصویری فراتر از



واقعیت ساخته‌اند و این بدان علت است که دوره سلطه این پادشاه، از نظر راویان دوره‌ای متفاوت از پادشاهی دیگر پادشاهان بوده است.

با توجه به این که زمان دقیقی برای خلق قصه‌های شفاهی نمی‌توان معین کرد، حداقل بخشی از قصه‌های عامه، احتمالاً در پاسخ به نظام سیاسی عصر راویان ساخته و پرداخته شده است؛ یعنی جامعه‌ای که نمی‌توانست به زوال قدرت و هرج و مرج رایج پاسخی درخور بدهد، با پردازش و یادآوری دوره امنیت و فراوانی، دریغ خویش را به آن دوره دور از دسترس ابراز می‌داشت و جالب آن

که از فحوای کلام راویان چنین برمی آید که جامعه عموماً حقی فراتر از حقی که نظام سیاسی سنتی برای مردم قائل بوده، درخواست نکرده است. (به جز برخی استثناها)

شاهعباس و موضوع و درونمایه قصه‌های شفاهی

بررسی آماری قصه‌های شفاهی شاهعباس نشان می‌دهد که بیشترین درونمایه قصه‌ها بر مهربانی و دانایی شاهعباس تأکید می‌کنند؛ از پنجاه و چهار قصه‌ای که به صورت مستقل شاهعباس را به عنوان قهرمان اصلی قصه خود برگزیده‌اند، ده قصه قضا و قدر، نه قصه نشان دادن شاه خوب و وزیر بد، هفت قصه حمایت از هنرمندان و تاجران و باقی در رده‌های بعدی فراوانی موضوعی قصه‌های شفاهی شاهعباس قرار دارند.

قصه‌هایی که «مهربانی و دانایی» شاه را بیان می‌کنند قصه‌های شاهعباس و دختر قصر دور افتاده، شاهعباس و مرد روستایی، خوشحالی شاهعباس، پیرزن و سه دخترش، شاهعباس و سرمای زمستان، شاهعباس و قلندرهای شهر، شاهعباس و مدرسه‌سازی، شاهعباس و دختر شاه هندوستان، شاهعباس و میرآخور و مرد روستایی، شاهعباس و پیرزن ناتوان هستند.

قصه‌هایی که «قضا و قدر» را در زندگی و اعمال انسان‌ها نشان می‌دهند، دختر تاجر و پسرخوانده شاهعباس، شاهعباس و دخترش، شاهعباس و سه خواهر فقیر، شاهعباس و پیرمرد سرنوشت‌نویس، شاهعباس و ابراهیم پسر چوپان، شاهعباس و مرد حلاج، شاهعباس و مرغ سخنگو، دنیا را هر طور بگیری می‌گذرد و وای به کاری که نسازد خدا می‌باشد.

قصه‌هایی که «پاکی شاه و ناپاکی وزیر» را نشان می‌دهند هم شاهعباس و دزدان و خیانت درباریان، شاهعباس و مرد کفاش، شاهعباس و شال سحرآمیز، شاهعباس و درویش دربار، شاه و مرد پندفروش، شاهعباس و مرد لر، شاهعباس و پیرمردی که گاو داشت هستند.

بقیه داستان‌ها موضوعات دیگری دارند: تأکید قصه‌های دختر دانا و حصیربافی، شاهعباس و آدمخواران بر لزوم «یادگیری حرفه‌ای خاص»، قصه‌های شاهعباس و مرد پینه‌دوز و شاهعباس و جعفر حلاج بر لزوم «آزادی اجتماعی»، قصه شاهعباس و آرزوی دختران بر «حمایت معنوی ائمه اطهار(ع)» از شاهعباس و....

از پنجاه و چهار قصه‌ای که به طور مستقل درباره شاه‌عباس روایت شده‌اند، بیست و پنج قصه حضور شاه را با لباس مبدل (لباس درویشی) در میان مردم نشان می‌دهند و بیست و نه قصه اشاره‌ای به حضور شاه‌عباس با لباس مبدل نکرده‌اند. از میان صد و پنجاه قصه‌ای که با روایت‌های مشابه و متفاوت به شاه‌عباس پرداخته‌اند، بیست و یک قصه، بر لزوم یادگیری یک حرفه تأکید کرده‌اند. سیزده قصه، بر تفوق قضا و قدر، هفت قصه، بر شاه خوب و وزیر بد، پنج قصه، بر مبارزه شاه با تنبلی، پنج قصه بر حمایت از تاجرها و صنعتگران و هشتاد و شش قصه به موضوعات دیگر پرداخته‌اند.

حدود اختیارات شاه‌عباس در قصه‌های شفاهی

درونمایه برخی از قصه‌های شفاهی بر سلب حق و اختیار تعیین سرنوشت مردم تأکید می‌کنند. از نگاه راویان این قصه‌ها، شاه‌عباس دارای اختیار نامحدودی است و اراده او تنها در مقابل اراده خداوند - که در قالب قضا و قدر تجلی می‌یابد - یارای مقاومت ندارد. اگر هم موجودی می‌تواند سرنوشت خود را غیر از سرنوشتی رقم بزند که شاه برای او خواسته، تنها به یمن قضا و قدر و پیشانی‌نوشت و سرنوشت اوست؛ یعنی همان حیطه‌ای که شاه را بدان راهی نیست. در این جامعه، مردم عادی در جزئی‌ترین مسائل زندگی خود نیز می‌توانند با عدم امنیت روبرو شوند. گرچه در این جامعه، نشانه‌هایی از آزادی‌های اجتماعی (همچون انتخاب نوع کار، محل زندگی، انجام کارهایی که با روح کلی حاکمیت منافات دارد) به چشم می‌خورد و از شاه و نظام سیاسی وی چهره‌ای ارائه می‌شود که حامی از پافتادگان و مظلومان و رنج‌کشیدگان است و از تجار و صنعتگران حمایت می‌شود اما در بطن این جامعه خدامحور سایه بی‌چون و چرای قضا و قدر و بی‌اختیاری انسان در مقدرات سنگینی می‌کند.

همچنین بخشی از مؤلفه‌های جامعه استبدادزده همچون تحقیر، ناامنی و بی‌ثباتی معمولاً در قصه‌های عصر شاه‌عباس برتری بی‌چون و چرایی نمی‌یابند و آدمخواران و

قطاع الطریق‌ها و وزرای طماع به یمن کاردانی شاه‌عباس منکوب می‌شوند؛ علاوه بر این شخصیت‌هایی از طبقه فرودست جامعه، رو در روی شاه قرار می‌گیرند و با کار و کوشش خود - البته با یاری قضا و قدر - اراده خویش را به شخص شاه تحمیل می‌کنند. با این حال همواره احترام و شأن شاه‌عباس به عنوان مقتدرترین شخص حفظ می‌شود.

جامعه از نگاه راویان این قصه‌ها در رفاه است و بی‌نواایی اگر هست، چشم به



دستان بخشنده شاه‌عباس دارد.

شاه‌عباس با خصوصیتی منحصر به فرد آماده دفاع از مظلومان جامعه است. اگر در هر گوشه سرزمین او ظلمی به کسی شود یا گرسنه‌ای آهی از گرسنگی بکشد، تأثیر آن به هنگام تناول غذا و به صورت گیر کردن غذا در گلو ظاهر می‌شود، آن‌گاه است که شاه‌عباس لباس درویشی می‌پوشد، کشکولش را پر از غذای شاهانه می‌کند و به راه می‌افتد.

در هر حال مطالعه زندگی شاه‌عباس، ایرادات^۱ زیادی را متوجه

او می‌کند. در اینجا مقصود ارزیابی شاه‌عباس و دوره وی نیست اما می‌توان با اطمینان کامل گفت که راویان قصه‌های عامه دوره شاه‌عباس، تنها نکات مثبت زندگی وی را

۱. شرح دردناک و خفت‌بار انتخاب زنان و دختران مردم از سوی شاه‌عباس در خلال دیدار از بازار بیانگر درنده‌خویی و قدرت بی‌حد و حصر شاه صفوی است. (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۹-۷۲۳) همچنین اسکندریبگ ترکمان در عالم‌آرای عباسی، شرحی از خشونت شاه‌عباس را ارائه می‌دهد.

دیده و پرداخته‌اند؛ تقریباً همان نگاهی که پیتر دلاواله در سفرنامه خود ارائه و از شاه‌عباس با عنوان پدری دلسوز برای مردمش یاد کرده است.^۱

آداب و رسوم و علایق مشترک ایرانیان

بررسی قصه‌های عامه مربوط به زندگی شاهان صفوی نشان‌دهنده جامعه‌ای با احساس و علایق مشترک عاطفی و فکری کاملاً ایرانی است. پیشینه فرهنگی و هنری این مردم - به عنوان قومی دوستدار هنر و ادب و راستی - کاملاً در این قصه‌ها تجلی یافته است. هرچند جامعه مردسالار است، اما در این جامعه کم نیستند زنانی که به هر حال از طبقات پائین جامعه به قصر شاهی راه می‌یابند. این جامعه به سنت‌های کهن خود وابسته است و برخی از جایگاه‌ها را سنت‌هایش تعیین می‌کند و البته رفتن از یک سطح اقتصادی، اجتماعی یا حتی سیاسی غیر ممکن نیست و افراد با ابراز لیاقت به مناصب بالاتر می‌رسند.

اعتقاد به برتری خداوند و حاکمیت بی‌چون و چرای قضا و قدر در زندگی، بخشی از علاقه این جامعه و خصوصیت غیرقابل‌انکار آن محسوب می‌شود. این جامعه به کار اهمیت می‌دهد و تنبلی را عار می‌داند. هرچند مذهبی است، اما تنها نشانه‌های مذهب سنتی در آن هویداست و آستانه تحمل آن در برابر پیروان ادیان دیگر یا بیگانگان غیرمسلمان، بالاست. هرچند نشانه‌های ضدیهودی در این قصه‌ها به چشم می‌خورد.

جامعه مورد نظر راویان این قصه‌ها به برگزاری آداب و رسوم دینی و ملی پایبند است. رفتن به حج، کربلا و سفر زیارتی مشهد، بخشی از آداب این مردم محسوب می‌شود. نماز خواندن بر میت، تلاوت قرآن بر سر مقابر و رو گرفتن زن از نامحرم نیز در این قصه‌ها اصل به شمار می‌رود.

از سویی در کنار برگزاری بعضی آداب و رسوم ملی همچون آیین‌های شب

۱. پیتر دلاواله در سفرنامه‌اش می‌نویسد: شاه‌عباس برای ملتش نه تنها پادشاه خوب بلکه در عین حال پدر، سرپرست دلسوز و مهربان است. (دلاواله، ۱۳۸۱: ۱۴۰)

چهارشنبه‌سوری، شب چله، نقالی - رواج قهوه‌خانه‌ها و... - بعضی ناهنجاری‌ها نیز همچون قماربازی، رقص شاهدان و... در آن رواج دارد.

در داستان «شاه‌عباس و آدمخواران» (سرکارزاده، آبادان، ۱۳۵۲) علاوه بر نشان دادن علاقه و اهمیت مردم به یادگیری شغلی همچون حصیربافی - که در نهایت منجر به رهایی شاه‌عباس از دست آدمخواران می‌شود - عادی بودن تعدد زوجات در این جامعه نشان داده می‌شود.

این قصه با نام‌های مختلف و با مضمون نسبتاً یکسان از شهرهای مشهد، سنگسر، شهرضا، الشتر لرستان، الیگودرز، کرد (اسلام‌آباد)، زرنند کرمان، بوشهر و... ثبت شده است. در این قصه‌ها بر اهمیت یادگیری مشاغل دیگری همچون نمدمالی، قالی‌بافی، شال‌بافی و ترمه‌بافی اشاره شده است و چنین به نظر می‌رسد که صنعت مورد توجه هر منطقه جایگزین شغل مورد نظر اولین راوی شده است.

«شاه‌عباس و مرد یهودی» (منصوری، زرنند، ۵۱/۱۱/۲۶) قصه‌ای تکراری است که به لزوم یاد گرفتن شغلی توسط شاه، سوای مشاغل سیاسی تأکید می‌کند. در این قصه دختری جلوی آهو می‌دود و شاه نیز به دنبال او می‌دود. شاه از عصاره نیشکر می‌نوشد و چون قصد می‌کند که از مردم آن ناحیه مالیات بیشتری بگیرد، نیشکرها، شکر پس نمی‌دهند. شاه از دختر خواستگاری می‌کند و پدر دختر، شرط دادن دختر را به او یادگرفتن شغل می‌داند و پادشاه این بار قالی‌بافی یاد می‌گیرد و زمانی که در دام مردی یهودی می‌افتد با بافتن فرش دستباف از مرگ نجات می‌یابد.

حضور مرد یهودی و نگاه بدبینانه راوی به او، نشانگر بخشی از تفکر مردم عصر صفوی است که گاه اوج می‌گرفت اما در کل پیروان حضرت موسی در این دیار در امنیت می‌زیسته‌اند.

همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، اعتقاد به حاکمیت قضا و قدر و پیشانی‌نوشت و تعیین روزی و سرنوشت انسان‌ها، در میان ایرانی‌ها - از دیدگاه این قصه‌ها - کاملاً رایج بوده است و بر این اساس قصه‌های فراوانی روایت شده که نمونه آن قصه «شاه‌عباس و الله‌وردی‌خان» است. (رزاقی چالگر، گیوی، ۵۳/۹/۸) این قصه هرچند روایت زیرکی الله‌وردی‌خان است اما در کنه آن به بخت، اقبال و زیرکی غیراخلاقی الله‌وردی‌خان

اشاره می‌شود. چنانچه الله‌وردی‌خان با تصاحب آگاهانه خانه‌ای که در آن جواهرات پنهان شده است، صاحب مکنت می‌شود و همچنین الماس دریای نور را بی‌اجازه شاه از خزانه برمی‌دارد و این راز را حتی به همسرش - که دختر شاه‌عباس است - نیز نمی‌گوید.

در قصه «شاه‌عباس و مرد حلاج» (طباطبایی، اردکان، ۵۳/۹/۱۴) همچون بسیاری دیگر از قصه‌های عامه این دوره، شاه‌عباس با لباس درویشی از قصر بیرون می‌آید و این‌بار در بازار اصفهان به راه می‌افتد و مرد حلاجی را می‌بیند که هنگام رد شدن شاه‌عباس می‌گوید: «بزن بزن که آمد».

شاه‌عباس به او بشقاب برنجی می‌دهد که لای آن جواهرات جاسازی شده است اما مرد حلاج آن را به قیمت کمی می‌فروشد. بار دیگر نیز همین کار را می‌کند و بار سوم، با تأکید شاه، بشقاب را به خانه می‌برد و به جواهرات دست می‌یابد.

به نظر می‌رسد که اصل قصه که روایت‌های دیگری نیز دارد، به قضا و قدر و پیشانی‌نوشت و سرنوشت اشاره می‌کند، در آن قصه‌ها شاه‌عباس نمی‌تواند با قضا و قدر بجنگد و مرد حلاج - یا کسی که شاه‌عباس می‌کوشد به او یاری برساند - بی‌توجه به یاری شاه، راه خود را می‌پیماید.

این قصه با نام‌های مختلف و با مضمونی کمابیش یکسان در مناطق مختلف ایران روایت شده است. قصه «شاه‌عباس و سرگذشت مرد حلاج» (رزمی، دشتی، ۵۶/۶/۲۹) تفکر جبرگرایی مردم عصر صفوی و اعتقاد ایشان به قضا و قدر را به خوبی نشان می‌دهد. در این قصه شاه‌عباس وقتی لباس درویشی پوشیده و در حال حشر و نشر با مردم است، به مرد پنبه‌زنی (حلاجی) برخورد می‌کند که در حال پنبه‌زنی مدام می‌گوید «بکوب همینه! مکوب همینه که دیدی» شاه‌عباس از او سؤال می‌کند که منظورش چیست؟ مرد پنبه‌زن پاسخ می‌دهد که در خواب دیده که از کوهی شرشر آب می‌آید که بخت افراد دیگر بود و جایی که بخت او بود، آب چکه‌چکه از کوه فرو می‌ریخت و اکنون مرد پنبه‌زن اعتقاد دارد که کار کند یا نکند، سرنوشت، وضعیت او را تغییر نخواهد داد.

شاه‌عباس برای آن که به مرد پنبه‌زن ثابت کند که اشتباه می‌کند، مرغ بریانی برای او

می‌فرستد که در شکمش پر از اشرفی (سکه‌های طلا) است، اما مرد پنبه‌زن که از ماجرا خبر ندارد، از ترس این که نکند شکمش به خوردن مرغ عادت کند، مرغ را به مرد تاجری می‌دهد. تاجر نیز وقتی محتویات شکم مرغ را می‌بیند، از آنجا می‌گریزد. صبح روز بعد شاه‌عباس به ملاقات مرد پنبه‌زن می‌رود و چون ماجرا را برای او تعریف می‌کند، می‌شنود که «نگفتم بکوبی همینه! مکوبی همینه».

این تمثیل در حقیقت بیان‌کننده هویت تفکر جبری مردم آن روزگار است.

اعتقاد به قضا و قدر در قصه‌های دیگری همچون «شاه‌عباس و آرزوی دختران» از مشهد، قصه‌ای دیگر با همین نام و مضمونی مشابه از اردستان و قصه‌ای با نام «شاه‌عباس و دختر روستایی» از منطقه بازوبند نیشابور به چشم می‌خورد. قصه آخر تنها قصه‌ای است که دختر روستایی - برخلاف قصه‌های مشابه دیگر - نمی‌تواند در قصر زندگی کند و چون به زندگی ساده روستایی عادت دارد گاه به دریوزگی می‌پردازد که موجب خشم پادشاه و بازگرداندن او به طبقه پیشین می‌شود. در اغلب قصه‌های شفاهی دوره صفوی، بر این اصل صحنه گذاشته می‌شود که پشت سر هر مرد موفق، زن فداکاری وجود دارد که نمونه آن قصه «شاه‌عباس و میرداماد» (عبدلی، حسین‌آباد ناظم، ۵۲/۲/۲۵) است. میرداماد در این قصه، برای آنکه به شاه‌عباس ثابت کند که علت دلگرمی پیرمرد، رفتار درخور همسر اوست، موقتاً زن فداکار پیرمرد را علیه شوهرش می‌شوراند و سپس به کانون زندگی ایشان گرمی می‌بخشد.

با وجود آن که علاقه مشترک اغلب مردم جامعه به قضا و قدر و شانس و اقبال در این قصه‌ها غیرقابل‌انکار است، ولی اعتقاد به خداوند نهایت درونمایه این قصه‌هاست؛ چنانچه قصه «پادشاه و پسر خارکن» روایت دیگری از قصه‌ای است که در خلال آن، پادشاه به طور ناشناس به کلبه پیرزن و جوان فقیر می‌رود. جوان خارکن تنها بزی را که دارد برای میهمان ناخوانده سر می‌برد. میهمان که همان پادشاه است، خود را یکی از نزدیکان شاه‌عباس معرفی می‌کند و از پسر می‌خواهد که به قصر برود تا از مال دنیا بی‌نیاز شود. وقتی پسر خارکن خود را به قصر شاه‌عباس می‌رساند که شاه‌عباس در حال نیایش است. شاه‌عباس رو به درگاه خداوند می‌گوید: خداوندا! به من چیزی بده تا من هم به بندگان تو بدهم!

جوان خارکن با دیدن این صحنه به خود می‌آید و می‌گوید: وقتی خداوند می‌تواند به شاه‌عباس بدهد، چرا من از او چیزی نخواهم و از ملاقات با شاه منصرف می‌شود و پس از آن به طور اتفاقی گنجی می‌یابد و تاجر بزرگی می‌شود.

چنانچه پیداست در این قصه هم، جوان خارکن از خیر ملاقات با شاه‌عباس می‌گذرد و به سوی خداوند روی می‌آورد و خداوند از این طریق گنجی را نصیب او می‌کند.

داستان «شاه‌عباس و دختر دانا» (وحیدیان، بهبهان، ۵۲/۸/۵) برخورد غیرمنتظره شاه‌عباس با دختری روستایی را نشان می‌دهد و مخاطب را با آداب و رسوم، احساس و علایق و نگاه به نظام سیاسی آشنا می‌کند. در این داستان شاه‌عباس، پس از دنبال کردن آهو در روز شکار به صورت ناشناس به خانه‌ای می‌رسد. دختر خانه به شاه‌عباس می‌گوید، اگرچه مهمان‌نوازی از عادات دیرینه ماست اما چون در رسوم ما، زنان را با مردان [غریبه] کاری نیست، نمی‌تواند او را به منزل دعوت کند. دختر پس از وقوف بر هویت واقعی مهمان، یعنی شاه‌عباس، در مقدمه گفتارش می‌گوید: «سلطنت یکی از نعمت‌های بزرگ و موهبتی الهی است و ما دهاتی‌ها برای شاه احترام زیادی قائل هستیم» که این بیانگر نگاه راویان آن دوره به حکومت است.

به هر حال، دختر شرط قبول خواستگاری شاه‌عباس را یاد گرفتن حصیربافی از سوی شاه‌عباس معرفی می‌کند که همین هنر، بعدها شاه‌عباس را - که در لباس درویشی به دام مرد حلیم فروش می‌افتد - از خطر مرگ نجات می‌دهد. این امر همچنین ضمن بیان احساس و علایق مردم، نگاه وی را به اهمیت کار نشان می‌دهد.

در داستان «خوبه که خوبه خیلی خوبه» (مشکلی، رامهرمز، ۵۱/۱۱/۵)، شاه‌عباس لباس درویشی می‌پوشد و برای احوال‌پرسی از مردم به صورت ناشناس از قصر خارج می‌شود. در این داستان وقتی جاجیم‌باف مهربانی او را مورد تفقد قرار می‌دهد و به شام مفصلی مهمان می‌کند و سپس دختر خودش را به عقد وی درمی‌آورد، شاه‌عباس نیز برای جبران مهربانی مرد جاجیم‌باف، فردای آن روز بر تخت می‌نشیند و دستور می‌دهد تا مرد جاجیم‌باف را احضار نمایند. سپس پرسشی را که از زبان پیرمرد شنیده، برای خود او طرح می‌کند و در مقابل مهربانی پیرمرد، شاه‌عباس نیز مهربانی می‌کند.

علاوه بر پوشیدن لباس درویشی از سوی شاه‌عباس، دیدار مخفیانه او از وضعیت مردم، آداب و رسوم و خصوصاً آداب مهمان‌نوازی در این داستان انعکاس یافته است. قصه «شاه‌عباس و دختر شاه مشرق‌زمین» از جمله قصه‌هایی است که از نظر ساختار غنی‌تر از بسیاری از قصه‌های سلاطین است و گره‌افکنی و گره‌گشایی‌های درخور توجهی دارد. در این قصه دختر شاه مشرق‌زمین سه سال، هر شب جمعه به صورت ستاره درمی‌آید و به قبرستان پایتخت ایران نازل می‌شود و از قاری قرآن می‌خواهد که سوره‌ای برایش تلاوت کند. ارتباط ایرانیان با مشرق‌زمین، رواج خواندن قرآن بر مقابر و تبدیل شدن دختری به یک ستاره، از جمله جنبه‌های خاص این قصه به شمار می‌رود که در شناخت مردم آن عصر مفید واقع می‌شود.

قصه «خوشحالی شاه‌عباس» (کاظم‌زاده شهانقی، خوی، ۵۲/۸/۴) هم علاوه بر بیان بخشی از آداب و رسوم مردم عصر صفوی، به غمخواری شاه نسبت به مردم نیز اشاره می‌کند. در این قصه شاه می‌گوید: به این دلیل در شب‌های چهارشنبه‌سوری و مراسم شب چله واقعاً شادم که در شب چهارشنبه‌سوری همان پلویی را می‌خورم که بقیه مردم می‌خورند و شب چله، همان آب سردی را می‌نوشم که هر فقیر و ثروتمند دیگری می‌نوشد. این نشان می‌دهد که برگزاری شب چهارشنبه‌سوری و شب چله آیینی کهن بوده که به عنوان بخشی از هویت ایرانی در آن عصر نیز رواج داشته است.

قصه «شاه‌عباس و حسن کچل» (طاقتی احسن، شیرین‌سو، ۵۶/۹/۱۴) که به ترکی روایت شده، از جمله قصه‌هایی است که دارای فراز و نشیب‌ها و پیچیدگی (گره‌افکنی و گره‌گشایی‌های) درخور توجهی است. در این قصه به ارتباط تاجران ایرانی با هندوستان، مهر امام علی (ع)، وزیر شاه‌عباس لطف‌الله‌خان و دخترش یمن تاج سخن و قماربازی در این عصر اشاره می‌کند.

قصه «شاه‌عباس و مرشد یزدی (نقال)» (احمدی، دستجرده، ۵۱/۴/۱۲) هم روایت رونق قهوه‌خانه‌ها در دوره شاه‌عباس و رونق کسب و کار نقال‌هاست؛ چنانچه یکی از این نقال‌ها به نام مرشد یزدی، مورد توجه شاه‌عباس قرار می‌گیرد و مرشد مخصوص شاه‌عباس می‌شود.

قصه «شاه‌عباس و قلندرهای شهر» (وحیدیان، بهبهان، ۵۲/۸/۵) هم قصه‌ای است که

در مناطق دیگر نیز روایت شده ولی مقدمه آن که گفت‌وگو با قلندران و ورود شاه‌عباس به قلندرخانه است، کاملاً تازگی دارد. این قصه از سویی توجه شاه‌عباس به نظرهای قلندران را می‌رساند و از سوی دیگر بیانگر آمال و آرزوهای قلندران عصر صفوی است.



به نظر می‌رسد که آداب و رسوم مردمی که راویان اصلی قصه‌های سلاطین صفوی بوده‌اند، با علایق مشترک و سنتی مردم ایران در دوره‌های افشاریه تا قاجار تفاوت چندانی نداشته است و برخی از آن اعتقادات و آداب و رسوم ملی و مذهبی، امروزه هم در ایران پابرجاست. از این رو می‌توان ریشه بخشی از باورها و آداب و رسوم را در آن دوره جستجو کرد. خصوصاً با توجه به اینکه سرچشمه بعضی از قصه‌های عامه، نوشته‌های عصر صفوی همچون «عالم‌آرای عباسی» است. از این جمله است قصه با طلا وزن کردن و به لجن کشیدن دو شاعر به نام‌های شانی و عجزی تبریزی که در وقایع مربوط به سال نهم جلوس شاه‌عباس آمده است^۱ و البته گاه بعضی مطالب

۱. باید توجه داشت برخی قصه‌ها، از قصه‌های کهن اقتباس شده‌اند و برخی نیز ریشه تاریخی دارند. این قصه‌ها یا پس از مطالعه یک کتاب تاریخی بر سر زبان‌ها افتاده و با جرح و تعدیل‌هایی شکل داستانی‌تری به خود

تاریخی نیز تحریف شده و در قالب قصه‌ای مجزا ارائه گردیده است همچون قصه بهروز نقاش که احتمالاً منظور راوی، بهزاد، نقاش دوره شاه اسماعیل اول و تهماسب بوده زیرا نام هیچ‌یک از نقاشان و هنرمندان عصر عباسی همچون آقارضای کاشی، رضا عباسی، حبیب‌الله ساوجی، منصور کاشی، سیاوش لیگ و... تناسبی با این نام نداشته است.

جمع‌بندی

وجود قصه‌های فراوان و روایت‌های متعدد از زندگی شاه‌عباس و پرداخت اسطوره‌ای در قصه‌های شفاهی بیانگر این مطلب است که از دیدگاه راویان این قصه‌ها شاه‌عباس آرمانی‌ترین شاه از دیدگاه راویان بوده است. با عنایت به اینکه بسیاری از این قصه‌ها در دوره‌های پس از شاه‌عباس روایت شده‌اند به نظر می‌رسد که این قصه‌ها به گونه‌ای کنایه به شاهان و انتقاد از دوره‌های راویان بوده است.

تقابل درونمایه این قصه‌ها با منابع تاریخی نشان می‌دهد که جنبه‌های منفی و آزاردهنده دوره شاه‌عباس در قصه‌ها انعکاس نیافته و جنبه‌های مثبت دوره این پادشاه نیز غلوآمیز بیان شده است.

علاوه بر جنبه‌های توجه به راستی و پاکی که در قصه‌های شفاهی بیان شده است جنبه‌های منفی علایق مشترک ایرانیان در دوره صفوی نیز بیشتر در قصه‌های مکتوب و کتاب‌های تاریخی این دوره ارائه شده است اما در مجموع راویان قصه‌های سلاطین نه تنها از دوره صفوی به عنوان دوره‌ای سرشار از فراوانی و دوره بی‌بدیل حاکمیت عدل نام برده‌اند که از شاه‌عباس نیز چهره‌ای مهربان، دلسوز و مردم‌دوست ارائه داده‌اند.

گرفته‌اند یا حادثه در زمان وقوعشان چنان پر سروصدا بوده که توسط مردم کوچه و بازار به قصه‌ای مجزا تبدیل شده است مانند قصه برخورد شاه‌عباس و شاعران که به طور دقیق‌تر در جلد دوم کتاب **تاریخ عالم‌آرای عباسی** (امیرکبیر، ۱۳۵۰) در صفحات ۵۱۵ و ۵۱۶ آمده است.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. ترکمان، اسکندریک (۱۳۵۰) **عالم آرای عباسی**، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۲. دلاواله، پیتر (۱۳۸۱) **سفرنامه**، ترجمه شعاع‌الدین شفا، چ ۳، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۳. فیگوئروا، گارسیا دسیلوا (۱۳۶۳) **سفرنامه**، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
۴. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۹) **جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

ب) فهرست فرهنگیاران

۱. احمدی، سیف‌الله، دستجرده، گلپایگان، اصفهان، ۵۱/۴/۱۲
۲. بازوبندی، علی‌اکبر، بازوبند، نیشابور، خراسان، ۵۰/۳/۲۲
۳. رزاقی‌چالگر، مطلب، گیوی، خلخال، اردبیل، ۵۳/۹/۸
۴. رزمی، فرنگیس، دشتی، بوشهر، ۵۶/۶/۲۹
۵. سرکارزاده، توران، آبادان، خوزستان، ۱۳۵۲
۶. طاقتی‌احسن، اسدالله، شیرین‌سو، کیودرآهنگ، همدان، ۵۶/۹/۱۴
۷. طباطبایی، سیدمحمود، عقدا، اردکان، یزد، ۵۳/۹/۱۴
۸. عبدلی، مراد، حسین‌آباد ناظم، ملایر، همدان، ۵۳/۱۰/۵
۹. کاظم‌زاده شهنقی، جعفر، خوی، آذربایجان غربی، ۵۲/۸/۱۴
۱۰. مشکلی، رجب، رامهرمز، خوزستان، ۵۱/۱۱/۵
۱۱. منصوری، زهرا، زرنند، کرمان، ۵۱/۱۱/۲۶
۱۲. وحیدیان، بندر، بهبهان، خوزستان، ۵۲/۸/۵